

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

الحاج خلیل الله ناظم باختری
همبورگ - جرمنی

شامِ غریبان

مخمس بر غزلِ مرحوم "صوفی عشقوری"

یا الهی از خروش بـــــــاد و باران نشکند از گزندِ روزگار و خشم طوفان نشکند
شاخه گل در میان باغ و بستان نشکند همسرِ سروِ قدت نی در نیستان نشکند
ساغرِ عمرت ز گردش های دوران نشکند
از تمام خـــــــویرویانِ جهان زیبا تر است دلیرم زیباتر از ماه و پری، سیمین بر است
یک قلم آلوده بـــــــا مشک و عنبر است لاله رویم را هوای سیرِ گلشن در سر است
ای صبا هُش کُـن که آن زُلفِ پریشان نشکند
در خیالِ من اگــــر ذوقِ تمنایت رسد در نظر گاهِ تجملِ قد و بالایت رسد
بوی خوش از عطرگیسویِ دل آرایت رسد نسبت هر گل که بارخسارِ زیبایت رسد
تا قیامت رنگِ آن گــــل در گلستان نشکند
از پری رویانِ عالــــم بیوفایی دیده ام غصه و درد و غم و رنج جدائی دیده ام
نخوت و کبر و غــــرور و خودنمائی دیده ام از جفا و جورِ شان خیلی کمائی دیده ام
تا ابد بـــــــازارِ نازِ نازنینان نشکند
نی شفا باشد بـــــــرایت نی دوا و نی طبیب نی رفیق و نی شفیق و نی ندیم و نی حبیب
نی به پُرسانت بیاید آل و اولاد و قــــریب دایما از دل دُعایت مینامیم ای رقیب
ولچک و زولانه ات در بین زندان نشکند

ناز و نیرنگ و فریب گلرخان از حد گذشت شیوه جور و جفای ظالمان از حد گذشت
 ظلم بر احوال زار عاشقان از حد گذشت گرمی بازار این شیرین لبان از حد گذشت
 رفته رفته قیمت لعل بدخشان نشکند
 دیگر از چرخ حوادث داروی درمان مگیر بعدازین بابیای ملت گوشه پنهان مگیر
 در وطن جنگ است و خود را غافل و حیران مگیر گام دل حاصل نمودن از فلک آسان مگیر
 کی دهد حلوا به کس تا یک دو دندان نشکند
 از فشار فیر راکت بام دکانم فتاد خانه و کاشانه و دهلیز و دالانم فتاد
 زین بلای خانمانسوزی که بر جانم فتاد در میان لای و گل خیر است اگر نامم فتاد
 بوتل تیلم درین شام غریبان نشکند
 جان من بر قوت بازوی و دورانت مناز ما خدا داریم و باشد مرجع راز و نیاز
 سوز ما آه است و آه ما همه سوز و گداز شهسوار من ز شوخی اینقدر چابک متاز
 زیر پای چاکرت دلهای نالان نشکند
 دیده روشن میشود از دیدن روی قمر {ناظما} سیر و تماشا کن بتان عشوه گر
 ما نظر بازیم و دارد این نظر بازی خطر زین سر ره عشقوری کی میرود جای دگر
 تا سر خود زیر پای خوبرویان نشکند

این تخمیس وقتی سروده شده، که در کابل جنگهای تنظیمی جریان داشت
 و پادشاه سابق در روم بود